

تاریخچه ژاندارمری ایران

قزاقها فرماندهان ارتش جدید ایران شدند

این قزاقها که نام هر یک از آنها در زیر عکس نوشته شده است نخستین فرماندهان ارتش جدید ایران هستند اینها که اکثراً فاقد تحصیلات عالی و کم سواد بودند عوامل تثبیت حکومتی شدند که به مدت بیست سال بر این کشور فرمانروایی کرد و چون مقامات کلیدی مملکت در این بیست سال در دست قزاقهای سابق بود اگر این دوره را دوران حکومت قزاقها بنامیم سخنی به گزاف نگفته ایم. زیرا قزاقها در چهل سالی که از تأسیس قزاقخانه می گذشت پیوسته بازوی نظامی حکومت بودند ولی این بار خود بطور مستقیم با حمایت بیگانگان، حکومت را در دست گرفته بودند. پیش از آنکه به معرفی این افراد بپردازیم توضیح این نکته را لازم می دانیم که چون در آن زمان اشخاص با نام کوچکشان شناخته می شدند و نام خانوادگی هنوز معمول نشده بود لذا در این عکس با نام کوچک معرفی شده اند و نام خانوادگی آنان زیر عکس آنها نوشته نشده است.

۱- محمدحسین خان که در سالهای بعد نام خانوادگی «آیرم» را برای خود انتخاب نمود، تبار قفقازی داشت و از نسل «مهاجرین» بود، مهاجرین کسانی بودند که بعد از شکست عباس میرزا نایب السلطنه از ارتش روسیه تزاری و جدانشدن شهرهای قفقاز از ایران، ننگ تسلط بیگانگان را تحمل نکرده با رها کردن سرزمین آبا و اجدادی خود به داخله مرزهای جدید ایران کوچ کرده بودند - اینان در حدود پانصد خانوار بودند و اکثراً نظامی، که سالیان دراز با روسها جنگیده بودند و از اشراف ایالت قفقاز به شمار می رفتند - این مهاجرین که در زمان فتحعلیشاه قاجار تحت حمایت دولت قرار گرفتند و صاحب املاک و مستمری حکومتی شدند، افرادی شجاع و جنگجوبودند و تعصبات دینی و میهنی شدیدی داشتند، لیکن خلق و خوی اشرافی آنها موجب آن شده بود که مغرور و خود سرباشند. در زمان ناصرالدین شاه قاجار که چهارمین پادشاه سلسله قاجاریه بود نسل دوم و سوم این مهاجرین به دستور شاه وارد «بریگاد سواره قزاق همایونی» شدند تا تحت فرماندهی صاحب منصبان قزاق روسی، هنگ قزاق ارتش ایران را به وجود آورند - در آغاز کار که انضباط کامل نظامی در قزاقخانه مستقر نشده بود، این مهاجرین اشراف زاده از راه غرور اعتنایی به افراد غیرمهاجر نداشتند به طوری که موقعیت یک گروهبان مهاجر بالاتر از یک سرهنگ ایرانی قزاقخانه بود و کار این خودسری ها به آنجا رسیده بود که مهاجرین برای اینکه دست به کارهای پرزحمت قزاقخانه مثل قشوکردن اسبها و ... نزنند یک اعتصاب تمام عیار به راه انداختند. البته با آمدن کلنل کاساکوفسکی صاحب منصب برجسته قزاق و فرماندهی نه ساله

او به این هنگ ، امتیازات مهاجرین از میان برداشته شد. باری «آیرم» که از نسل سوم مهاجرین اولیه بود پس از گذراندن دوره تحصیلات مقدماتی عازم روسیه شد و بعد از گذراندن دوره ستاد فرماندهی در یکی از دانشکده های خوب روسیه، مقارن نهضت مشروطیت به ایران مراجعت نمود و در قزاقخانه همایونی استخدام شد. در آن زمان صاحب منصبانی که دارای تحصیلات عالی نظامی باشند بسیار اندک بودند لذا شخصی با مشخصات آیرم می توانست در قزاقخانه به سرعت رشد کند و مدارج نظامی را به سرعت طی نماید. در آن زمان فرمانده خشن و سختگیری به نام «کلنل لیاخوف» فرمانده بریگاد سوارقزاق همایونی شده بود و با اختیارات کامل، مأمور سازماندهی قزاقخانه بود، «آیرم» مورد توجه لیاخوف قرار گرفت و با ارتقا به درجه سلطانی (سروانی) آجودان کلنل لیاخوف شد. فرماندهی کلنل لیاخوف مصادف بود با کشمکش محمدعلی شاه و مجلس که منجر به توپ بستن مجلس شورای ملی شد. یکسال پس از این واقعه تهران به دست مجاهدین گشوده شد و کلنل لیاخوف معزول گردید. از این تاریخ تا آغاز جنگ جهانی اول از سرگذشت آیرم اطلاع زیادی در دست نیست. فقط می دانیم که همزمان با جنگ، آیرم در قزاقخانه به درجه سرتیپی رسیده بود درحالی که رضاخان هنوز درجه سرهنگی داشت.

در بیوگرافی «آیرم» آمده است که او چندسالی پس از جنگ جهانی مقیم روسیه بود تا اینکه مقارن کودتای ۱۲۹۹ به ایران آمد و رضاخان که با او سابقه دوستی و آشنایی داشت او را با درجه سرهنگی وارد ارتش متحد الشکل کرد.

حکم تقدیر این بود که رضاخان بی سواد که زیردست آیرم بود. رییس او بشود، آن هم را با درجه سرداری و فرماندهی قوای مسلح! اما بزودی ستاره اقبال آیرم درخشیدن گرفت و در فروردین ماه ۱۳۱۰ به ریاست کل شهربانی منصوب شد بدین ترتیب بعد از شاه، آیرم مقتدرترین مقام ایرانی بود و تمام رجال مملکت از کشوری و لشگری از او حساب می بردند. آیرم با نفوذ و رسوخ در وجود پرسوء ظن شاه اکثر رجال کارآمد مملکت را خانه نشین کرد و تعدادی از کارآمدترین آنها را راهی دیار عدم نمود و سوءاستفاده های کلان کرد تا آنجا که مورد سوءظن شاه قرار گرفت و چون احساس خطر کرد با تردستی تمام وانمود کرد که بیماری لاعلاجی دارد که باید برای معالجه آن به فرنگستان برود شاه را گول زد و به خارج رفت و به محض پیاده شدن از کشتی سلامت خود را بازیافت!! و با وجود اصرار شاه حاضر به مراجعت به ایران نشد، آیرم پس از اشغال ایران توسط متفقین به پیشنهاد هیتلر «حکومت ایران آزاد» را تشکیل داد ولیکن با شکست آلمان نازی، بساط «حکومت ایران آزاد» نیز برچیده شد. آیرم نیز در سال ۱۳۲۶ در اتریش درگذشت.

رضاخان که زمانی زیردست آیرم بود خود را مدیون او می دانست و به تقی زاده گفته بود که نمی دانستم چنین آدمی باشد و این طور از آب درآید او در سالهای خدمت در قزاقخانه به خانواده من خیلی رسیدگی کرده بود...»

۲- امیرلشگر حسین خان - (سرلشگر خزایی) - بعد از کشته شدن کلنل محمدتقی خان پسیان، میرپنج، حسین آقا (امیرلشگر خزایی) به عنوان فرمانده قزاقخانه خراسان به مشهد اعزام شد.

میرپنج حسین خان از نخستین روزهای تصدی خود به قلع و قمع طرفداران کلنل محمدتقی خان پسیان پرداخت و در این مأموریت شدت عمل کم نظیری از خود نشان داد.

دادگاههای نظامی او پشت سر هم احکام اعدام و حبسهای طویل المدت صادر می کردند تا اینکه در اواخر سال ۱۳۰۰ قشون متحدالشکل تشکیل شد. سردار سپه قشون متحدالشکل را که از ادغام نیروهای قزاق و ژاندارمری و سایر نیروهای مسلح تشکیل شده بود به پنج لشکر تقسیم کرد و فرماندهی هر لشکر را به یکی از صاحب منصبان قدیمی قزاق سپرد. در این موقع امیرلشگر حسین خان هم فرمانده لشکر شرق شد.

۳- محمود خان امیرلشگر جنوب - سرلشگر محمود آیرم از مهاجران بود و مانند نیاکان خود وارد خدمت ارتش شد - محمود خان در بریگاد سواره قزاق همایونی سریعاً ترقی کرد و به درجه میرپنجی (سرلشگری) رسید - سرلشگر آیرم در قزاقخانه در شمار امرای ارشد بود و از جهت سابقه خدمت بر رضاخان تقدم داشت.

سردار سپه هنگام ایجاد قشون متحدالشکل محمودخان آیرم را با درجه سرلشگری فرمانده لشکر جنوب کرد. محمودخان در مقام فرماندهی لشکر جنوب موفقیت های چشمگیری به دست آورد و در جریان شیخ خزعل و سفر سردار سپه به جنوب رضاخان را همراهی می کرد. می گویند آیرم اهل مداخل بود ولی در این کار حق صاحب منصبان زیردست را نیز رعایت می کرد.

زمزمه های نارضایتی از محمودخان آیرم توأم با ناآرامی های خطه فارس موجب عزل و خلع درجه او شد. در سال ۱۳۰۷ پس از محاکمه محکوم به زندان شد و قسمتی از مداخل به دست آمده را از او پس گرفتند. آیرم در آخر عمر بیکار بود. وی در سال ۱۳۱۲ دیده بر جهان فروبست.

۴- رضاخان میرپنج (سردار سپه) کودکی یتیم از اهالی سوادکوه بود همانطور که پیش از این گفتیم؛ در قزاقخانه دودسته مختلف که از یکدیگر کاملاً متمایز بودند خدمت می کردند. دسته اول مهاجرین بودند که اشراف زاده بودند و تبار قفقازی داشتند، اینان

تن به کارهای پست نمی دادند و نظافت و رسیدگی به طویله و قشو اسبها و نعلبندی و این قبیل کارها را در شأن خود نمی دانستند. دسته دوم ایرانیانی بودند که در تهران به استخدام قزاقخانه درآمدند اینها با وجود آنکه مردمانی کاری و زحمتکش بودند هرگز مورد توجه و اعتنا نبودند. رضاخان هم از این دسته بود و در شمار طبقه محروم قزاقخانه همایونی. در سال ۱۳۴۷ مرحوم سرلشگر اسماعیل خان شفایی که در زمان سرهنگی رضاخان آجودان او بود در مورد سوابق خدمتی رضاشاه در قزاقخانه، به این نگارنده گفت:

«در جنگ جهانی دوم که قوای روس و انگلیس در ایران با امپراتوری عثمانی درگیری نظامی داشتند به حکم ضرورت بریگاد هنگ قزاق به دیویزیون (لشگر) تبدیل شد و برای ترفیعات و درجات صاحبمنصبان قدیمی، کمیسیونی تشکیل گردید و پرسشنامه هایی توزیع شد. من در آن زمان آجودان سرهنگ رضاخان بودم، ایشان این کار را به من رجوع کردند و من برای پرکردن پرسشنامه مجبور بودم پرسشهایی از ایشان بکنم - سرهنگ رضاخان در مورد سوابق خدمتی خود در قزاقخانه به من گفتند:

«من از زمان کلنل دومانتویچ نخستین فرمانده بریگاد قزاق و بنیانگذار قزاقخانه، در آنجا خدمت می کردم و آنقدر کوچک بودم که بدون استفاده از سکوهای اطراف میدان مشق نمی توانستم سوار اسب بشوم.»

سرلشگر شفایی اضافه کرد: «شناسنامه شاه را چراغعلی خان که مباشر و قوم خویش شاه بود ده دوازده سالی کمتر گرفته بود.»

با این توضیحات معلوم می شود که رضاشاه خدمت خود در قزاقخانه را از سال ۱۲۵۷ شمسی آغاز کرده و درجات نظامی خود را از سربازی ساده تا میرپنجی طی ۴۲ سال خدمت به دست آورده است. رضاخان تحصیلات مرتبی نداشت، خواندن و نوشتن را در حد نیاز آموخته بود - او تا جنگ جهانی اول صاحبمنصب گمنامی بود، در سال آخر جنگ که روسیه تزاری بر اثر انقلاب از جنگ خارج شد و حکومت موقت بر سرکار آمد از جمله اقدامات دولت موقت این بود که به جای «ژنرال مایدل» که از سوی روسیه تزاری فرمانده دیویزیون قزاق همایونی بود، شخصی به نام «کلنل کلرژه» را به ایران فرستادند و ژنرال مایدل با وجود آنکه می توانست قزاقخانه را به او تحویل ندهد ولی مقاومت نکرد و «کلنل کرژه» فرمانده دیویزیون شد در این هنگام حکومت موقت هم سقوط کرد و بلشویک ها پیروز شدند در این اوضاع و احوال معلوم نبود که «کلرژه» فرستاده کدام دولت است لذا انگلیسها موقع را غنیمت شمرده. در قزاقخانه تهران با کمک صاحبمنصبان سلطنت طلب روس و با دستگیری سرهنگ رضاخان فرمانده روسی را برکنار کردند و «کلنل» استاروسلسکی» را به جای او به فرماندهی برگزیدند و چون توطئه یی از پیش ساخته در جریان

بود دولت ایران با تغییر فرمانده قزاق مخالفتی نکرد. این نخستین بار است که نام رضاخان در قزاقخانه مطرح می شود و شهرتی پیدا می کند. باوجود این رضاخان در خارج از قزاقخانه شهرتی نداشت بطوری که بعد از وقوع کودتا و صدور اعلامیه معروف «حکم می کنم» هیچکس رضاخان را نمی شناخت. در قزاقخانه هم بسیاری از صاحبمنصبان قزاق بر او ارشدیت داشتند. اما چون او با انگلیسی ها طرف مذاکره بود کودتا به دست وی انجام شد - پس از پیروزی کودتا و سقوط حکومت سید ضیاء الدین طباطبایی رضاخان قدم به قدم مواضع قدرت را پشت سر گذاشت تا آنجا که ماجرای جمهوریت پیش آمد و چون به خاطر تجربه جمهوریت ترکیه افکار عمومی و علما به این گونه حکوت خوشبین نبودند مقدمات سلطنت او فراهم شد و با سقوط سلسله قاجاریه مالک الرقاب ایران شد - رضاخان یک صاحبمنصب معمولی قزاق بود. در محله سنگلج می نشست و زندگی ساده یی داشت. به طوری که تاج الملوک را که از یک خانواده محترم مهاجر بود به او نمی دادند و با اصرار این وصلت صورت گرفت. رضاخان که آهی در بساط نداشت پس از ۲۰ سال که اجباراً استعفا داد و ایران را ترک نمود بزرگترین مالک این کشور بود و موجودی نقد او در بانک ملی از ۶۰ میلیون تومان تجاوز می کرد - صدراالاشراف وزیر دادگستری او که در سالهای بعد نخست وزیر و رییس مجلس سنا شد می نویسد: مردم نه تنها از رفتن او متأثر نشدند بلکه از این جهت که از دست او و عمال ستمکارش رها شده اند اظهار خوشحالی می کردند.

۵- امیرلشگر عبدالله خان طهماسبی - عبدالله خان نخستین وزیر جنگ رضاخان بود زیرا پیش از او رضاخان پست وزارت جنگ را شخصاً برعهده می گرفت.

عبدالله خان با عنوان حاکم نظامی تهران از مهمترین عوامل سقوط قاجاریه بود ولی با وجود خدمات ارزنده یی که به رضاخان کرده بود شاه نسبت به او نظر خوشی نداشت. عبدالله خان در قزاقخانه نسبت به رضاخان ارشدیت داشت و همیشه چند درجه از او بالاتر بود پیش از آنکه رضاخان به قدرت برسد او را «دش رضا» خطاب می کرد. نفوذ زیاد عبدالله خان در آذربایجان به جایی رسیده بود که موجب ترس و سوءظن شاه شد لذا خود به بهانه یی به آذربایجان رفت و عبدالله خان را همراه خود به تهران آورد. عبدالله خان در سال ۱۳۰۶ هنگامی که برای سرکشی راهها به لرستان رفته بود مورد حمله عشایر قرار گرفت و کشته شد، از آنجا که او همیشه مورد سوء ظن شاه بود این شایعه قوت گرفت که به تحریک خود شاه کشته شده است.

عبدالله خان مردی با هوش - کاری - زرنگ و جاه طب و مردمدار بود اما شاه نسبت به او بدبین بود. شاید با خود می گفت:

کسی که در مقام فرمانده گارد احمدشاه به او خیانت کند لابد روزی هم به من خیانت خواهد کرد.

۶- امیرلشگر محمودخان (انصاری) محمود خان که از امرای عالیرتبه قزاقخانه بود در قشون جدید با درجه امیرلشگری پذیرفته شد وی که از احمد شاه لقب «امیراقتدار» گرفته بود برعکس سایر صاحبمنصبان قزاق مردی بود درس خوانده و متفکر - از یک خانواده محترم مهاجر از خاندانی که از قرن‌ها پیش در کسوت سربازی بودند. امیر اقتدار در سالهای بعد متهم به مکاتبه با احمد شاه شد از اینرو به دستور شاه برکنار و زندانی گردید و چون صاحبمنصبی مغرور و خویشان دار بود هرگز از رضاشاه و جانشینش کاری نخواست و تقاضایی نمود - وی عمر درازی داشت و در سال ۱۳۴۰ - در تهران درگذشت.

۷- سرتیپ مرتضی خان (یزدان پناه)

مرتضی خان از صاحبمنصبان قزاقخانه بود و در کودتای ۱۲۹۹ حضوری فعال داشت. وی پس از کودتا در دوران حکومت بیست ساله رضاشاه شاغل مقامات مهمی شد - به استناد اسناد بازیافته‌ی که اخیراً منتشر شده است مرتضی خان یزدان پناه متهم است که در سالهای آخر سلطنت رضاشاه با همدستی قوم السلطنه در تدارک کودتایی علیه رضاشاه، به طرفداری از آلمان نازی بوده است. وی در کابینه‌های بعد از شهریور ۲۰ با سمت وزیر جنگ شرکت داشت از جمله در کابینه دکتر محمد مصدق وزیر جنگ بود و با او به امریکا رفت. یزدان پناه تا پایان عمر شاغل بود و شاه به او اطمینان و اعتماد داشت.

یک عکس تاریخی از ژنرال یالمارسون. از راست به چپ: نفر سوم کلنل فضل الله آق اولی که در کمیسیون قرارداد ۱۹۱۹ عضویت داشت و خودکشی کرد. نفر ششم ژنرال یالمارسن فرمانده کل ژاندارمری.

حادثه کشته شدن ناصرالدین شاه فرصت مناسبی بود تا «بریگاد قزاق همایونی» کارایی خود را بیازماید و از بوته آزمایش سرفراز بیرون آید. «کلنل کاساکوفسکی» فرمانده بریگاد قزاق در جریان این حادثه بزرگ تاریخی، تهران را با چنان اقتداری محافظت کرد که موجب شگفتی جهانیان شد و بر اثر این حادثه بریگاد قزاق از اعتبار ویژه‌ی برخوردار شد.

انگلیسی‌ها که در این مورد به روسها حسد می بردند به این فکر افتادند که در مقابل بریگاد سوار قزاق نیروی مسلح و مقتدر دیگری را که تحت نفوذ خودشان باشد به وجود بیاورند. بدین ترتیب چنین فکری در نخستین سالهای قرن بیستم شکل گرفت.

شکل گیری چنین تشکیلاتی از دو طریق مختلف امکانپذیر می نمود.

۱- تأسیس نیرویی از افراد ایرانی زیر نظر یکی از دولتهای بی طرف اروپایی

۲- تشکیل نیرویی با شرکت افراد ایرانی به فرماندهی صاحبمنصبان انگلیسی

• انگلیسی‌ها دست به کار می شوند

انگلیسی ها با آنکه به خاطر رقابت با روسها علاقه مند به تشکیل چنین نیرویی بودند نمی خواستند هزینه آن را از کیسه خود بپردازند. لذا ترجیح می دادند که اهداف خود را با پول دولت ایران تأمین کنند. لذا توطئه بی چیدند و در ۱۴ اکتبر ۱۹۱۰ (۱۲ شوال ۱۳۲۸ قمری) التیماتومی به دولت ایران تسلیم نمود و اخطار کردند:

«اگر در مدت سه ماه امنیت راههای بین بوشهر - شیراز و اصفهان تأمین نشود. دولت انگلستان نیرویی مرکب از ۱۲۰۰ نفر از ارتش هندوستان را در خاک ایران پیاده خواهد کرد. در ضمن تذکر داده بودند که هزینه این اردو کشی را دولت ایران باید بپردازد! وزیر امور خارجه ایران به این التیماتوم جواب دندان شکنی داد و خاطر نشان ساخت که ناامنی جنوب نتیجه تحریکات خود انگلیسی هاست.

این درگیری موجب سقوط دولت شد و کابینه بعدی که توسط میرزا حسن خان مستوفی الممالک تشکیل گردید جهت بی اثر کردن توطئه ها و بهانه جویی های انگلیسها ۱۲۰۰ مرد مسلح را جهت برقراری نظم در آن ناحیه در اختیار فرمانروای ایالت فارس گذاشت. اما از آنجا که تأسیس ژاندارمری در برابر نیروی قزاق هدف پنهانی انگلیسها بود بر فشارهای سیاسی و تهدیدات خود افزودند و دولت ایران به ناچار وادار به اخذ تصمیمات جدی تر شد. در این موقعیت مقامات ایرانی با ایتالیا و سوئد در این زمینه وارد مذاکره شدند. ایتالیا تقاضای دولت ایران را نپذیرفت ولی سوئد در دوم ژانویه ۱۹۱۱ (اول محرم ۱۳۲۹) اعلام همکاری نمود و در پی آن در دوم محرم ۱۳۲۹ (۳ ژانویه ۱۹۱۱) تشکیل ژاندارمری در مجلس شورای ملی ایران به تصویب نمایندگان ملت رسید. اما از آنجا که فعال شدن چنین تشکیلاتی نیاز به امکانات مالی داشت تلاشهایی صورت گرفت و در نتیجه چهارماه بعد (۱۵ آوریل) بودجه یک میلیون و ۳۵۰ هزارریالی آن به تصویب رسید.

کلنل فرج الله آق اولی صاحب منصب ژاندارم . آق اولی درسالهای بعد، وارد ارتش جدید شد و تا درجه سپهبدی ارتقای مقام پیدا کرد.

• ناخشنودی روسها از تأسیس ژاندارمری

از آنجا که دایرشدن تشکیلات ژاندارمری با پول انگلیسی ها جای پای روسها را در ایران سست می کرد و این خلاف مقتضیات سیاست روسیه تزاری بود.

می بینیم به محض اینکه مذاکرات صنیع الدوله وزیر دارایی با انگلیسها به مرحله توافق نهایی نزدیک می شود. دو نفر قفقازی تبعه روس ، وزیر دارایی را ترور می کنند و شگفت آنکه به عنوان اینکه اینان شهروند روسی هستند تحت حمایت سفارت روسیه

از ایران خارج می شوند و همزمان سروصدای روسها بلند می شود که استان گیلان ناامن است و توطئه ها و کارشکنی های دیگر...

• سرانجام ژاندارمری تشکیل شد

بدین ترتیب به رغم کارشکنی روسها سرانجام لایحه ژاندارمری در تاریخ دوم ماه مه ۱۹۱۱ (۲۹ جمادی الاولی ۱۳۲۹) از تصویب مجلس شورای ملی گذشت و سه تن از صاحب منصبان سوئدی به استخدام دولت ایران درآمدند و در پی آن در یک فاصله زمانی سه ماهه سرهنگ یالمارسن (که بعداً ضمن خدمت ژنرال شد) و دو سرگرد سوئدی وارد تهران شدند اما با وجود حضور صاحب منصبان سوئدی در تهران، تشکیل این نیرو به صورت جدی تعقیب نمی شد و به نظر می رسید که دولت ایران قضیه را جدی نگرفته و به دفع الوقت می گذراند.

در این اوقات کاسه صبر انگلیسیان سرآمد و تصمیم قطعی گرفتند که واحدهایی از ارتش مستعمراتی خود را از هندوستان احضار و در خاک ایران پیاده کنند. این بار تهدید انگلستان مؤثر افتاد و مجلس ایران در ۲۶ رمضان ۱۳۲۹ (۳۱ سپتامبر ۱۹۱۱) بیست و هفت نفر دیگر را استخدام کرد که ۷ تن از آنان صاحبمنصبان سوئدی بودند. با تمام این احوال معلوم بود که تمامی این اقدامات مانوری بیش نیست و دولت ایران با خزانه خالی خود در این زمینه اقدامی نخواهد کرد و چون دولت انگلستان دیگر اعتمادی به وعده های دولت ایران نداشت در تاریخ ۱۰ اکتبر ۱۹۱۱ (۱۶ شوال ۱۳۲۹) دو گروه سواره و یک گروهان سرباز پیاده در بوشهر مستقر نمود و در پاسخ اعتراض دولت ایران اعلام داشت :

«تا زمانی که دولت ایران برنامه مؤثری برای استقرار امنیت در خطه جنوب نداشته باشد نیروهای انگلیسی بنادر جنوبی ایران را ترک نخواهند گفت».

عوامل آلمانی در ایران، امپراتور آلمان را به عنوان ناجی ملل شرق معرفی می کردند

• توفان در راه است

در این هنگام میهن ما بر اثر کارآمدنبودن دولت مشروطه و تحریکات داخلی و خارجی و اوضاع نابسامان مالی در لب پرتگاه خطرناکی قرار گرفته بود. انگلیسی ها که بخاطر مصالح خود در آغاز نهضت مشروطیت با مشروطه خواهان همراهی داشتند با رقیب سیاسی خود امپراتوری روسیه تزاری کنار آمده، دست این دولت متجاوز را در ایران باز گذاشته بودند و مقامات روسی سرگرم طرح کودتایی بودند تا محمدعلی شاه را دوباره به ایران بازگردانند و سالارالدوله پسر دیوانه مظفرالدین شاه، هنوز غرب

کشور را جولانگاه خود قرار داده و آن خطه را به آشوب می کشید و ادعای سلطنت داشت. اختلافات داخلی نیز آن قدر زیاد بود که برای ملت ایران در آن شرایط راه نجاتی متصور نبود در این احوال دولت ایران برای سروسامان دادن به اوضاع مالی خود «شوستر» امریکایی را به عنوان مستشار مالی و خزانه دار کل انتخاب و استخدام کرد. شوستر برای وصول مالیاتها نیروی ویژه‌یی به نام «ژاندارم خزانه» تشکیل داد و چون به مسائل حساس این منطقه از جهان آنچنان که باید وارد نبود به آذربایجان که منطقه نفوذ روسها بود مأمورینی فرستاد که روسیه را به وحشت انداخت زیرا تزار که در چند سال پیش از آن در خاور دور از ژاپن شکست خورده و تمامی نیروی دریایی و حیثیت بین المللی خود را از دست داده بود به هیچ قیمتی حاضر نبوده که در این منطقه از جهان که پایگاه سنتی اوست پای دولت امریکا باز شود. از، روس و انگلیس همدست شدند به آذربایجان نیرو وارد کردند، محمدعلی شاه را به ایران آوردند و در تمامی استانها آشوب برپا کردند و دست به انواع جنایات زدند و برای مردم بیگناه آذربایجان و آزادی خواهان چوبه های دار به پا کردند تا از مناطق نفوذ خود در این ناحیه از جهان صیانت کنند. در نتیجه روسیه تزاری به دولت ایران با شرایط بسیار سنگین التیماتوم داد و سپاهیان خود را به سوی پایتخت به حرکت درآورد. دولت و قوت تسلیم شد مجلس که ایستادگی کرده بود تعطیل شد و پیرم رییس نظمی که زمانی برای مشروطیت و برقراری مجلس و قانون می جنگید. این بار در مجلس را بست و بدان قفل زد و نتیجتاً شوستر امریکایی از ایران اخراج شد.

با اخراج شوستر، ژاندارمری خزانه نیز در آستانه انحلال قرار گرفت در این هنگام دولت ایران ژاندارمری خزانه را که شوستر امریکایی برای وصول مالیاتها تشکیل داده و از خزانه تهی مملکت مبالغ قابل توجهی صرف آن کرده بود، در اختیار صاحب منصبان سوئدی گذاشت و بدین ترتیب ترتیب یک نیروی اجرایی به دقت انتخاب شده و کارآمد، در اختیار صاحب منصبان سوئدی قرار گرفت و ژاندارمری ایران عملاً آغاز به کار کرد.

ضرغامی، صاحبمنصب سابق ژاندارم در شهریور ۲۰ رییس ستاد ارتش بود.

• سوئدی ها از مسائل ایران بی اطلاع بودند

هنگامی که دولت ایران برای استخدام صاحب منصبان ژاندارمری با دولت پادشاهی سوئد مشغول مذاکره بود، دولت سوئد همکاری با ایران را به این شرط پذیرفت که روس و انگلیس در کار تشکیلات ژاندارمری دخالت نکنند. دولت ایران هم این شرط را پذیرفت. اما همین که افسران سوئدی مشغول کار شدند فهمیدند که از مرحله پرت بوده اند زیرا در ایران منابع مالی این مملکت به دلیل قرضه های دولت ایران از روس و انگلیس در گرو است و استقلال عمل در چنین مملکتی امکان ندارد لذا با

انگلیسها طی قراردادی به توافق رسیدند و بدین ترتیب تأمین بودجه ژاندارمری به دست انگلیسها افتاد و صاحب منصبان سوئدی بتدریج به این نکته نیز پی بردند که اصرار انگلستان برای تشکیل نیروی ژاندارمری، ایجاد نیرویی در برابر قزاقخانه است نه تأمین امنیت جنوب کشور.

• کارشکنی انگلیسیان

با رو شدن دست انگلیسها، صاحب منصبان سوئدی از همکاری با انگلیسی ها سرباز زدند و از همین تاریخ کارشکنی انگلیسیان در کار ژاندارمری آغاز شد. در این ایام جنگ جهانی اول نیز مزید بر علت شد و ایران بی طرف، صحنه رقابت و کشمکشهای خونین طرفین جنگ شد. از همان آغاز جنگ، روس و عثمانی در آذربایجان درگیر شدند. انگلیسیان هم بزودی وارد معرکه شدند. در همین ایام در قزوین بین قزاقها که تحت حمایت و فرماندهی روسها بودند با نیروهای ژاندارمری درگیریهایی پیش آمد که آتش دشمنی روسها را تیزتر کرد. انگلیسیان نیز از این موقعیت استفاده کرده روسها را علیه «ژنرال یالمارسن» برانگیختند و کار این بحران بدانجا انجامید که «ژنرال یالما رسن» از دولت سوئد تقاضا کرد که مستشاران نظامی خود را از ایران فراخواند اما انگلیسها نمی خواستند کار به جایی برسد که تشکیلات ژاندارمری منحل شود بلکه تنها درصدد تثبیت تسلط خود به ژاندارمری بودند.

• ژاندارمری در خدمت سیاست امپراتوری آلمان

در جنگ جهانی اول مردم ایران بیشتر طرفدار آلمانها بودند و پیروزی آن دولت را آرزو داشتند. نفوذ آلمانها در ژاندارمری ایران و در افسران ایرانی ژاندارمری بسیار زیاد و رو به توسعه بود و این مسأله برای انگلیسیان عواقب وخیمی را دربرداشت. طبیعی است که به دلیل همین گرایش انگلیسیان در کار ژاندارمری کارشکنی می کردند و همین کارشکنی ها ژاندارمها را روز به روز به آلمانی ها نزدیک تر می کرد و بدین ترتیب درگیری میان ژاندارمها و انگلیسیان حتمی می نمود و هر دو طرف منتظر بهانه بودند.

تا اینکه در روز (۱۰ مارس ۱۹۱۵) که سال دوم جنگ جهانی بود نیمه شبی در بوشهر نیروهای انگلیس به خانه کنسول آلمان ریختند و او را با همسرش دستگیر کرده به هندوستان فرستادند. این کار انگلیسیان در کشور بی طرفی چون ایران در عرف قوانین بین الملل دخالت در امور داخلی ایران محسوب می شد و بدین جهت دولت ایران شدیداً به دولت انگلستان اعتراض کردند. توقیف کنسول آلمان با نفوذ معنوی زیادی که آلمانها در میان مردم جنوب ایران داشتند و مورد حمایت عشایر «چاه

کوتاهی» و «تنگستانی» بودند کارساده بی نبود. عکس العمل آدم ربایی انگلیسیان قیام عشایر جنوب بود که به درگیریهای خونین میان عشایر جنوب و نیروهای انگلیسی انجامید و ژاندارمها هم که منتظر فرصت مناسب برای تصفیه حساب با انگلیسیان بودند وارد کار شدند و با محاصره کنسولگری انگلستان قونسول انگلستان را گروگان گرفتند و با تصرف کنسولگری اسناد محرمانه آن دولت توسط ژاندارمها ضبط شد و در اختیار آلمانها گذاشته شد. بعد از این حادثه دولت انگلستان تصمیم گرفت که به هر ترتیبی که هست به کار ژاندارمها خاتمه بدهد و این نیروی نظامی را متلاشی نماید.

بدین ترتیب کار دشمنی و مخالفت روسها با ژاندارمری به جایی رسید که ژنرال یالمارس به جان آمد و چون آبروی دولت متبوع خود را در خطر می دید پیشنهاد کرد که دولت سوئد مستشاران خود را از ایران احضار کند. بعد از تشکیل ژاندارمری بسیاری از ایرانیها از خانواده های اشراف به ژاندارمری پیوستند .

• نقش ژاندارمری ایران در جنگ جهانی اول

در جنگ جهانی اول به محض شروع جنگ، دولت ایران اعلام بی طرفی کرد، اما از آنجا که در همان تاریخ تعدادی از واحدهای ارتش روسیه تزاری در آذربایجان استقرار داشتند، ترکهای عثمانی با روسها در مناطق شمالی ایران درگیر شدند و بدین ترتیب با شروع جنگ، خاک ایران میدان مناقشات دوطرف متخاصم شد.

سال دوم جنگ در ماه نوامبر ۱۹۱۵ (ذیحجه ۱۳۳۳) چند هنگ روسی که تا قزوین پیش آمده بودند به طرف تهران حرکت کردند، آلمانی ها این تهدید روسها را بهانه تحریکات خود قرار دادند و حزب دموکرات را که از تندروهای انقلابی تشکیل شده بود تحریک کردند که برای تغییر پایتخت و بردن شاه به اصفهان دست به کار شوند، در آن زمان دولتمردان دو دسته بودند، عده بی می گفتند ما با روسیه هم مرز هستیم و سیاست انگلستان در این مملکت ریشه دار و لذا صلاح ایران در کنار آمدن با همسایه شمالی و انگلستان است. عده بی دیگر می گفتند، از این فرصت باید استفاده کرد و به مداخلات این دو دولت استعمارگر خاتمه داد.

عوامل آلمانی در ایران آلمان را به عنوان ناجی ملل شرق معرفی کرده و پا را فراتر گذاشته، ویلهلم را دوستدار اسلام و مسلمانان جهان دانسته و تا آنجا پیش رفته بودند که می گفتند ویلهلم امپراتور آلمان مسلمان شده اما بنا بر مصالح سیاسی اعلام نکرده است.

در این ایام انگلیسی ها و روسها که تغییر پایتخت را پیروزی بزرگی برای آلمان تلقی می کردند. دست به کار شدند، به شاه تضمین هایی دادند و حتی او را تهدید به برکناری از سلطنت نمودند و شاه سرانجام براساس وعده های روس و انگلیس از تغییر پایتخت منصرف شد، لیکن بسیاری از شخصیت های برجسته روحانی و سیاسی مانند مرحوم آقاسیدمحمد طباطبایی زعیم مشروطیت و آقای سیدحسن مدرس و افراد سرشناسی از مجاهدین مشروطیت و امرای ارتش و ژاندارمری و ... با وجود آنکه شاه به اصفهان نرفت و پایتخت در تهران باقی ماند، تعداد زیادی از ملیون با وجود مخاطراتی که برای آنها وجود داشت، به تهران بازگشتند و به غرب کشور رفتند و این سفر که در تاریخ به «مهاجرت» معروف است به تشکیل دولتی در غرب کشور انجامید که مرحوم سیدحسن مدرس در آن کابینه وزیر دادگستری بود و ریاست دولت را نظام السلطنه مافی برعهده داشت و این دولت رسماً متحد آلمان و عثمانی بود، درحالی که دولت مرکزی همچنان در موضع بیطرفی بود.

به هر حال همراهی و همدلی ژاندارم ها با مهاجرین به طرفداری از آلمان علیه روسیه و انگلستان، دولت انگلستان را برآن داشت تا به موقع ریشه تشکیلات ژاندارمری را بخشکاند.

روسها هم که از ژاندارمری صدمات فراوان دیده بودند با انگلستان همصدا شدند تا آنجا که دولت روسیه تزاری رسماً از دولت ایران خواست که افسران سوئدی را از ایران اخراج کند، نتیجتاً از جمادی الاول ۱۳۳۴ (۱۹۱۶ میلادی) که سال دوم جنگ بود در حالی که ژاندارم ها در غرب کشور با روسها می جنگیدند، صاحبمنصبان سوئدی از ایران اخراج شدند.

اخراج صاحبمنصبان سوئدی موجب ضعف ژاندارمری شد و با ضعیف شدن این نیرو بر اهمیت دیویزیون قزاق که از هنگ به لشگر تبدیل شده و نزدیک به ۱۱ هزار افسر و سرباز تحت فرمان داشت افزوده شد و البته انگلیسی ها هم که تمایلی به قدرت گرفتن و توسعه قزاق ها نداشتند از این ماجرا سودی نبردند.

• نابسامانی ژاندارمری بعد از اخراج سوئدی ها

وضع ژاندارمری بعد از رفتن افسران سوئدی بسیار اسفناک شد، حقوق افراد عقب افتاد و مردم از دست ژاندارمهای گرسنه عاصی و عاجز شدند و بر اثر بدبینی مردم به ژاندارم ها، دولت مجبور شد که نام ژاندارمری را به «امنیه» تبدیل کند.

نابسامانی وضع ژاندارمری از یک سو به سود انگلستان بود اما از سوی دیگر رسوخ افکار کمونیستی در میان بریگاد قزاق و آمدن فرمانده جدیدی از طرف حکومت انقلابی روسیه به ایران به منظور فرماندهی قزاقخانه ایران، انگلیسی ها را به این فکر انداخت که ژاندارمری را دربرابر قزاقخانه بی که ممکن بود به سوی بلشویک متمایل شود تقویت کنند. این بود که دوباره فکر تجدید

سازمان ژاندارمری مطرح شد و گفته شد که ژنرال «یالمارس» حاضر شده است که مجدداً فرماندهی ژاندارمری را در دست بگیرد.

• ایران بعد از جنگ و برنامه انحلال ژاندارمری

در سالهای بعد از جنگ با فروپاشی روسیه تزاری، دولت انگلستان که فاتح جنگ و مالک الرقاب خاورمیانه بود از راه یافتن نمایندگان اعزامی ایران به کنفرانس صلح پاریس جلوگیری کرد و پنهانی با وثوق الدوله وارد مذاکراتی شد تا قرارداد معروف به ۱۹۱۹ را به ملت ایران تحمیل کند.

طبق این قرارداد اختیارات مالی و نظامی دولت به دست مستشاران انگلیسی سپرده می شد و ایرانیان در تشکیلات نظامی تا مراحل محدودی ترقی می کردند و فرماندهی عالی همیشه با انگلستان بود.

در راه به ثمر رساندن چنین قراردادی پولهای زیادی خرج شد و تلاشهای فراوانی به عمل آمد اما ایستادگی یکپارچه ملت ایران نقشه انگلیسها و دولتمردان خود فروخته را نقش بر آب کرد و انگلستان از تصویب قرارداد مذکور منصرف گردید و اهداف خود را از طریق مطمئن تر دیگری پیگیر شد.

برهمن اساس کودتای ۱۲۹۹ با مباشرت سپهبد آبرونساید فرمانده کل نیروهای انگلستان در ایران به اجرا درآمد تا با تشکیل یک حکومت مقتدر نظامی ضمن پیشگیری از نفوذ بلشویکها تمامی اهداف سیاسی - اقتصادی و نظامی انگلستان توسط دولتی مقتدر و به ظاهر مستقل به مرحله اجرا درآید.

بدین ترتیب پس از کودتای ۱۲۹۹ قزاقخانه و ژاندارمری منحل شد و این دو نیرو در اختیار تشکیلات جدیدی به نام «قشون متحد الشکل» درآمد و در سالهای بعد ارتش شاهنشاهی نام گرفت.

رضاخان در پایه گذاری ارتش جدید بیشتر از قزاقها که با انضباط و جنگجو ولی کم سواد یا بی سواد بودند استفاده کرد، به ژاندارمها اعتمادی نداشت، فقط چند تن از کلنل های سابق ژاندارمری مانند کلنل ضرغامی، کلنل علی خان قوانلو، کلنل رضاقلی خان قوانلو، کلنل فرج الله خان آق اولی و چند نفر دیگر دعوت به کار شدند.

ضرغامی که صاحبمنصبی تحصیل کرده بود در سالهای بعد تا درجه سرلشگری ارتقای مقام یافت و به ریاست ستاد ارتش منصوب شد.

کلنل فرج الله خان هم به درجه سپهبدی رسید و در زمان جانشین رضاخان نیز متصدی مقامات عالی بود.

سپهید فرج الله اق اولی برادر سرتیپ فضل الله خان آق اولی است همان کسی که در جریان قرارداد ۱۹۱۹ طرف مذاکره با صاحبمنصبان انگلیسی بود و معروف است که چون راضی به امضا کردن آن قرارداد نبود خودکشی کرد.

اسامی صاحبمنصبان سوئدی در تاریخ معاصر به تعداد ۲۹ تن ثبت شده است و چهار نفر نیز مأموریت موقت داشته اند که جمعاً سی و سه تن می شوند. از این تعداد ماژور (سرگرد) کنت لونهوپت فرمانده رژیمان ۱۱ سواره تهران در جنگ جهانی (۱۳۳۳ قمری) در قزوین کشته شد و خاکسترش را به سوئد بردند.

«نورل برنلد» بر اثر گرمزدگی دیوانه شد و به سوئد بازگشت. «بودل» در جنگ مجروح شد و به سوئد مراجعت کرد.

ماژور ا دوال در کازرون کشته شد و در باغ تخت شیراز دفن گردید.

«چیلاندر» در سال دوم جنگ دیوانه شد و به سوئد بازگردانده شد، دکتر «رنه» در کرمان درگذشت و خاکستر او را به سوئد بردند.

گروهیان نعلبد «گالسن» در جریان جنگ جهانی در بروجرد کشته شد و خاکستر او را به سوئد فرستادند.

این کتاب از وبلاگ میهن کتاب دانلود شده است.
mihanketab.blogfa.com

برای دریافت اطلاعات بیشتر
و آگاهی از جدیدترین کتابهای اضافه شده،
به صفحه فیس بوک میهن کتاب پیوندید.
facebook.com/mihanketab